



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

درس ششم
سوره مبارکه نصر
آموزش استغفار و تسبیح

«زندگی انسان دارای فراز و نشیب‌های فراوانی است که در بستر آن آموزش می‌بیند، هر تغییری می‌تواند برای او درسی باشد و از هر رخدادی می‌تواند به حقایقی دست یابد. اساساً فلسفه سختی‌ها و گشایش‌ها، همین تعلیم حقایق است. مواقع گشایش که پس از سختی برای او فراهم می‌شود مهم‌ترین مواقع آموزش به حساب می‌آید، زیرا او آماده پذیرش و مهیا برای قدردانی و شکرگزاری است.»

مطالعه سوره مبارکه نصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱)
 به نام خداوند هستی بخش مهربان
 آن هنگام که نصر خدا و فتح بیاید
 وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) و می‌بینی که مردم را در دین خدا فوج فوج داخل می‌شوند
 فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳) پس پروردگارت را به حمد تسبیح کن و از او طلب استغفار کن همانا که او بسیار توبه‌پذیر است.

مرحله اول: تفکر درباره موضوعات سوره

چنانچه گفته شد برای تفکر در سوره ابتدا لازم است درباره واژگان آن تحقیق کرده، تصویر روشنی از آن به دست آورد. این تفکر در صورتی مقدمه تدبیر خواهد بود که پیرامون غرض سوره و هدایتی که سوره برای ما در نظر دارد باشد. بنابراین با مطالعه واژگان و تصویرسازی آن سعی می‌کنیم خود را به هدایتی که سوره برای ما به ارمغان آورده نزدیک کنیم.

الف. بررسی مفاهیم واژگان

مفهوم واژگان سوره را که از کتاب التحقیق آمده است مطالعه نمایید.

نصر	هو إعانه فی قبال مخالف.	تقویت و کمک و یاری در برابر مخالفان.
فتح	هو ما یقابل الإغلاق، أى رفع الإغلاق و السدّ و الحجب، و هذا المعنى یختلف باختلاف الموارد و الموضوعات، مادّياً أو معنویاً.	در مقابل بستن یا رفع مانع است. این معنی در موضوعات مختلف متفاوت شده و می‌تواند مادی یا معنوی باشد.
رأی ^۱	هو النظر المطلق بأى وسیله کان	مطلق نگاه کردن را گویند، به هر وسیله‌ای که

^۱ قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۴-۳۷: دیدن. دانستن. نگاه کردن «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» انعام: ۷۶. یعنی چون شب او را فرا گرفت ستاره‌ای دید گفت: این پروردگار من است. «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» یوسف: ۲۸. ارباب ادب گفته‌اند: چون رأی با دو مفعول متعدی شود به معنی علم آید «وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» سباء: ۶. و «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ» بقره: ۲۴۳. طبرسی فرموده

رؤیت در اینجا به معنی علم است ولی بهتر است به معنی نگاه کردن باشد، زیرا در آن صورت معنای «الی» درست خواهد بود؛ یعنی: آیا به آنان که هزاران نفر بودند از دیارشان خارج شدند نگاه نکردی؟

منظور نگاه عبرت است گر چه منظور الیهم در وقت نزول آیه نبودند ولی نگاه عبرت با شنیدن اخبار آنها نیز صحیح است علی هذا هر کجا که رأی با الی متعدی باشد معنی نگاه کردن درست است. مگر در بعضی از آیات («أ رأیت») جاری مجرای «خبرنی» آمده و به آن کاف خطاب برای تأکید ضمیر داخل می شود «أ رأیتک هذا الَّذی کَرَمْتَ عَلَیَّ» اسراء: ۶۲. یعنی: به من خبر ده از اینکه بر من برتری دادی. طبرسی تصریح کرده که این کاف فقط برای تأکید خطاب و نیز حرف خطاب است و اسم نیست که مفعول أ رأیت باشد. در اقرب نیز چنین است. همچنین است «أ رأیتهم» و «أ رأیتکم» بمعنی: خبر دهید است «قُلْ أ رأیتُمْ إِن أتاکُم عَذَابُهُ یَیَّاتاً أَوْ نَهَاراً مَا ذَا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ» یونس: ۵۰. «قُلْ أ رأیتُمْ إِن أتاکُم عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ یُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ» انعام: ۴۷. (أری) رأی چون بیاب افعال رود پیوسته دو مفعول خواهد داشت مثل «وَلَوْ أَرَأَکُمْ کَثِیراً لَفَشَلَّیْتُمْ» انفال: ۴۳. یعنی اگر آنها را بتو در حال کثرت نشان می داد البته سست و متفرق می شدیدی. («ترائی») دیدن یکدیگر است «فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» شعراء: ۶۱. چون دو جمع (فرعونیان و یاران موسی) یکدیگر را دیدند اصحاب موسی گفتند: ما گرفتار شدگانیم. («تراء») به کسر اول به معنی تظاهر و نشان دادن به غیر است (اقرب) و آن این است که کار خوبی انجام دهد و قصدش تظاهر و نشان دادن به مردم باشد نه برای تقرب به خدا «لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى کَالَّذِی یُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ» بقره: ۲۶۴. صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت باطل نکنید مثل آن کس که مال خویش برای تظاهر به مردم خرج می کند که خرج چنین شخص نیز باطل است. «الَّذِینَ هُمْ یُرَآؤْنَ» ماعون: ۶. آنانکه تظاهر و ریا می کنند همچنین است آیه ۱۴۲ نساء و ۴۷ انفال. (رئی) (بر وزن علم): منظر و قیافه «وَكَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاناً وَرِیَاءً» مریم: ۷۴. چه بسیار کسانی پیش از آنها هلاک ساختیم که اثاث و منظرشان از اینها بهتر بود. («أ رأیت») الَّذِی یُکَذِّبُ بِالذِّینِ فَذَٰلِکَ الَّذِی یَدْعُ الْیَتِیمَ» ماعون: ۱. أ رأیت در آیه شریفه به معنی خبرنی نیست، بلکه معنی آن چنین است: آیا دیدی و شناختی آنکه را که جزا را تکذیب می کند او کسی است که یتیم را طرد می نماید. «أ رأیتَ الَّذِی یَنْهٰی عِبْدًا إِذَا صَلَّی. أ رأیتَ إِن کَانَ عَلَی الْهُدٰی أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوٰی. أ رأیتَ إِن کَذَّبَ وَتَوَلٰی أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرِی» علق: ۹-۱۳. «أ رأیت» در هر سه مورد برای افاده تعجب است و تکرار آن برای تأکید آمده و جواب اذا در آیه اول و جواب هر دو «ان» در آیات بعدی محذوف است و فاعل «کَذَّبَ وَتَوَلٰی» همان نهی کننده است که در آیه اول مذکور می باشد یعنی: آیا دیدی آنکس را که نمازگزار را از نماز نهی می کند حال چنین کسی در پیش خدا چگونه خواهد بود؟! به من بگو اگر نهی شده در هدایت باشد یا امر به تقوی کند حال ناهی چگونه خواهد بود؟! بگو ببینم اگر ناهی مکذب و روگردان از حق باشد پیش خدا چه وضعی خواهد داشت؟! هر سه «أ رأیت» معنای خبر بده دارند. (رأی) «وَمَا نَرَاکَ اتَّبِعَکَ إِلَّا الَّذِینَ هُمْ أَرَادُوا بُدَیْ الرِّیَ» هود: ۲۷. رأی به معنی دیدن و نیز به معنی نظریه و آنچه به فکر می رسد آمده است. در این آیه ظاهراً رأی مشهود که جمع آن آراء است مراد می باشد زمخشری گفته: نصب بادی الرأی برای ظرفیت است و اصل آن «وقت حدوث اول رأیهم» یا «وقت حدوث ظاهر رأیهم» است یعنی مردم به نوح گفتند که فقط اشخاص پست به تو گرویده اند آن هم در ابتدای رأی و بدون تدبیر و تفکر. در آیه «لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللَّهُ» نساء: ۱۰۵ گفته اند مراد همان رأی و نظر است نه تعلیم احکام از جانب خدا. در گذشته گفتیم: رأی چون به دو مفعول متعدی شود به معنی علم آید و ارباب ادب به آن تصریح کرده اند مثلاً جوهری در صحاح گوید: رأی با چشم به یک مفعول، و رأی به معنی علم به دو مفعول متعدی می شود. راغب می گوید: رأی آنگاه که دو مفعول گیرد معنی علم می دهد.

اما در بعضی جاها ملاحظه می شود با آنکه یک مفعول دارد به معنی علم آمده نظیر این آیه «أ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» انبیاء: ۳۰. و آیات دیگر از این قبیل که زیاد است. در اقرب الموارد می گوید رأی و دیدن اعم است از آنکه با چشم باشد یا با قلب. لذا باید در اینگونه آیات بگوییم: دیدن با قلب مراد است که همان دانستن و درک کردن است و هر جا که مناسب باشد می توان آن را علم یعنی دیدن با قلب معنی کرد و لازم نیست در این باره در جستجوی دو مفعول باشیم.

(رأیت)		باشد.
دین	هو الخضوع و الانقياد قبال برنامج أو مقررات معینه.	خضوع و سرسپردگی به برنامه یا مقررات معین.
فوج (افواج)	هو قطع من شيء يتراءى فيه جريان.	دسته‌ای از چیزی که در آن جریان داشتن قابل رؤیت است.
سبح (سبح)	هو الحركة في مسیر الحق من دون انحراف و نقطه ضعف، أو كون على الحق منزها عن نقطه ضعف.	حرکت در مسیر حق بدون انحراف و ضعف را گویند. تسبیح، منزّه داشتن از هر گونه نقص را گویند. (در آن دو قید حرکت در مسیر حق و دوری از نقص وجود دارد).
حمد	أن الحمد في مقابل الذم، و يعبر عنه بالفارسيّة بكلمة ستایش، و عن الشكر بكلمة سپاس. إن الحمد يلازم التسبيح. و هو ثناء على جميل اختیاری.	ستایش در مقابل مذمت است و به معنای ستایش در مقابل کار زیبایی است که از روی اختیار انجام شده است.
غفر (استغفر)	هو محو الأثر.	محو اثر را گویند.
توب (توآب)	هو الرجوع من الذنب و الندم عليه. و هذا المعنى إذا انتسب الى العبد. و أمّا إذا انتسب الى الله المتعال: فتستعمل بحرف على، فتدلّ على الرجوع بطريق الاستعلاء و الاستيلاء، و يلازم هذا المعنى الرحمة و العطفة و المغفرة.	رجوع و توجه به سوی خدا را گویند. ^۱ و از جانب خدا توجه او به بنده را گویند.

ب. تصویرسازی از واژگان

برای داشتن تصویر از واژگان سوره دو حالت وجود دارد، یا به طور طبیعی از آن واژه در ذهن خود تصویری داریم و یا اینکه لازم است توسط واژگان دیگر خود را به مفاهیم آن نزدیک کنیم. به عنوان مثال وقتی واژه «نصر» را به یاد می‌آوریم، می‌توانیم از انواع کمک‌هایی که روزانه شاهد آن بوده‌ایم مفهوم را بیابیم. ولی وقتی کلمه «تسبیح» یا «استغفار» را در ذهن تداعی می‌کنیم لازم است برای فهم مفهوم آن از مفاهیم دیگر که در درس خواهد آمد استفاده کرد.

^۱ این حالت را می‌توان در موقعیت‌های زیر مشاهده کرد: خدا به بنده توجه کند که رجوع با استعلاء و استیلاء است و یا بنده به خدا توجه کند که رجوع به درخواست توجه خدا به بنده است. که این حال بنده می‌تواند از روی ندامت، گناه،... باشد.

در هر حال یکی از راه‌های تصویرسازی واژگان سوره، توجه به مصادیق واژگان یا موارد استعمال واژه در عرف است. بدین ترتیب با مطالعه برخی از این مصادیق، نمونه‌های دیگر را در ذهن خود تصور کرده و در ستون دیگر جدول یادداشت کنید.

واژه	تصاویر	نمونه‌های دیگر
نصر	کمک و یاری دادن برای انجام کاری به کسی.	
فتح	وقتی در جنگ لشکری طرف مقابل را شکست داده و منافع را به سود خود جذب می‌کند.	
رای	درک کردن با نگاه کردن.	
دین	الزام و فرمانبری انسان از باید و نبایدهایی که برنامه زندگی اوست.	
فوج	دسته پرنده‌هایی که با هم در یک جهت در حال پرواز هستند.	
سبح	سبح به سیر کردن و گذشتن با سرعت گفته می‌شود.	
حمد	ستایش کردن چیزی به خاطر ویژگی‌ای که خودش آن را اختیار کرده و ایجاد نموده.	
غفر	پوشاندن و مستور کردن.	
توب	رجوع و برگشتن. به صندوق تابوت می‌گویند چون صاحبش همواره و پی در پی به سراغ او می‌رود و به آن رجوع می‌کند.	

ج. ارتباط بین واژگان سوره

۱. اعراب سوره^۱

(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) إذا ظرف برای آینده است که معنی شرط را نیز دارد و جواب این شرط فسبح است. جمله جاء در محل جر است، زیرا مظروف برای اذا است. نصر الله فاعل جاء بوده و الفتح به نصر عطف شده است.

(وَرَأَيْتِ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) واو عاطفه است و رأيت الناس فعل ماضی و فاعل آن انت است و الناس مفعول به بوده و فی دین الله متعلق به یدخلون و أفواجا حال برای یدخلون است.

(فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا) فاء ربط جواب شرط و جمله جواب شرط است. سبح فعل أمر و فاعل آن مستتر و در تقدیرش أنت است. بحمد ربك حال است برای سبح. واو در واستغفره حرف عطف

^۱ اعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۶۰۵ و ۶۰۶

بوده، استغفره فعل أمر و فاعل آن مستتر و هاء مفعول به است. جمله إنه کان توأبا تعلیلی است و إن مشبهه بالفعل و هاء اسم آن و توأبا خبر کان است.

۲. تصویرسازی کلمات در ارتباط با هم

واژه‌های سوره را می‌توان به حالت‌های مختلفی در ارتباط با هم دید. یکی از این حالت‌ها این است که واژگان سوره به دو دسته قابل دسته‌بندی است:

دسته اول کلماتی مانند نصر، فتح، رأی، فوج و دین که نسبتاً تصاویر روشنی از آنها در ذهن داریم. دسته دوم کلماتی مانند تسبیح، حمد، استغفار و توبه که ممکن است تصویر مشخصی از این واژگان در ذهن نباشد. برای این دسته از واژگان لازم است مکرر و مجدد مفاهیم را با خود مرور کرده تا بتوانیم ارتباط آنها را با واژه‌های دسته اول متوجه شویم.

برای تلفیق تصویرهای این دو دسته و کشف بهتر ارتباط بین آنها تصویرها را در دو حوزه رخداد بیرونی و رخداد درونی بررسی می‌کنیم. در رخداد بیرونی، مسائل مربوط به پیروزی، گشایش و یاری قابل توجه است. و در رخداد درونی، برخورد فرد یا جامعه با این رخداد فاتحانه مورد نظر است. بنابراین با تفکیک این دو حوزه امکان بیشتری را برای ارتباط واژگان سوره فراهم می‌کنیم.

حوزه رخدادهای پیروزمندانه:

- کمبودهایی که به سرعت جبران می‌شود.
- وجود راه‌های زیادی برای توسعه و گسترش.
- غلبه بی‌چون و چرا.
- تسلط گسترده از همه جوانب بر نیروهای مزاحم.
- راه و رسمی که می‌خواهد فراگیر شود.
- عبادت و حرکت دسته جمعی انسان‌ها.
- جماعتی که درگیر با نیروهای مخالف است.
- تدبیری که به غلبه و نیز به تداوم این غلبه می‌اندیشد.
- پیروزی‌ای که خود آغاز کارهای جدید است.
- پیروزی‌ای که نیاز به حفظ شدن دارد.
-
-

حوزه کارهای پیروزشدگان:

- خوشحالی و شادی مفرط منتج از پیروزی.

- اندیشه‌ای که به دنبال استفاده از موقعیت پیروزی است.
- بازگو کردن کارهای زیبا در کنار برطرف کردن نقص‌ها.
- توجه مداوم به غایت و انجام کار در راستای آن.
-
-
-

د. توجه به بستر نزول سوره

برای تصویرسازی بهتر از مفاهیم و واژگان سوره و به ویژه پیام اصلی آن، گاهی لازم است بستر نزول سوره را بررسی کنیم؛ زیرا سوره‌های قرآن به صورت تدریجی در طی ۲۳ سال به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و به مناسبت‌ها و بهانه‌های مختلفی نازل شده است و دانستن این مناسبت‌ها می‌تواند در کشف مفاهیم ما را بیشتر یاری کند. علاوه بر دلایلی که برای نزول آیات ذکر شده که موسوم به «علل نزول» یا «شأن نزول» است، بررسی فضای کلی جامعه در تحلیل سوره نیز بسیار مهم است به این فضای کلی اصطلاحاً «فضای نزول» گفته می‌شود.^۱ برای این منظور روایاتی را که المیزان در این زمینه بیان کرده است یادآور می‌شویم:

- در مجمع البیان از مقاتل روایت کرده که گفت: وقتی این سوره نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر اصحابش قرائت کرد، اصحاب همه خوشحال شده به یکدیگر مژده می‌دادند، ولی وقتی عباس آن را شنید گریه کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا می‌گریی عمو؟ عرضه داشت: من خیال می‌کنم این سوره خبر مرگ تو را به تو می‌دهد، یا رسول الله. حضرت فرمود: بله این سوره همان را می‌گوید که تو فهمیدی، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این سوره بیش از دو سال زندگی نکرد، و از آن به بعد هم دیگر کسی او را خندان و خوشحال ندید.
- و بعضی در وجه دلالت سوره بر خبر مرگ آن جناب چنین گفته‌اند که: این سوره دلالت دارد بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از انجام رسالات خود فارغ شده، آنچه بنا بود انجام دهد انجام داده، و دوران تلاش و مجاهدتش به سر رسیده، و معلوم است که طبق مثل معروف «عند الکمال یرقب الزوال»، هر چیزی که به حد کمالش رسید باید منتظر زوالش بود.
- و در همان کتاب از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر عمرش نمی‌ایستاد و نمی‌نشست و نمی‌آمد و نمی‌رفت، مگر اینکه می‌گفت: «سبحان الله و بحمده و استغفر الله و اتوب الیه» ما علت این معنا را پرسیدیم، فرمود: من بدین عمل مامور شده‌ام، آنگاه این سوره را می‌خواند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ».

^۱ در جلد دوم این کتاب درباره فضای نزول توضیح داده خواهد شد.

- و در عیون به سند خود از حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام روایت آورده که گفت: من از پدرم شنیدم که از پدرش علیه السلام حدیث کرد که: اولین سوره‌ای که از قرآن نازل شد سوره «بسم الله الرحمن الرحیم» اقراراً باسم ربّک» بود، و آخرین سوره‌ای که نازل شد سوره «إذا جاء نصر الله» بود. باتوجه به روایات فوق در رابطه با بستر نزول سوره می‌توان موارد زیر را بیان نمود:
۱. این سوره در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و ناظر بر همه محاسن قیام و اقامه دینی است که توسط حضرت در طی سال‌های متمادی اجرا شده است.
 ۲. این سوره نشان می‌دهد در عین اینکه اقامه دین با موفقیت کامل انجام شده است ولی از نظر گسترش و عمق بخشی به آن لازم است برنامه‌های دیگری نیز انجام شود. در واقع دستورات این سوره را می‌توان به عنوان عوامل گسترش دهنده و عمیق کننده دین تلقی کرد.
 ۳. از لا به لای داستان‌هایی که از زمان نزول سوره بیان می‌شود^۱ این سوره به بیان نواقص مسلمین نیز اشاره دارد. این نواقص همان بلیه‌ای است که نظام امامت را از جریان وحی جدا ساخت. بنابراین فقدان تسبیح و استغفار در این سوره منجر به تضییع حق امامت شده است. و در نظر گرفتن این نکته در این سوره بسیار مهم و کلیدی است و می‌تواند پاسخ بسیاری از سؤالات نهفته از این دوران باشد.

مرحله دوم: گزاره‌نویسی

این مرحله که ما را به تعقل در حوزه فهم غرض هدایتی سوره نزدیک می‌کند، امکان دستیابی به گزاره‌های عقلی را برای ما فراهم می‌کند. شناخت و یقین نسبت به این گزاره‌ها موجب می‌شود تا بتوانیم سوره را در عمق جان خود فهم کرده و در عمل اجرا کنیم. برای این کار با تفکر در مضامین سوره‌ها گزاره‌های عقلی سوره را از ظاهر آیات به دست می‌آوریم.

الف. گزاره‌هایی از سوره

قبل از استخراج گزاره‌ها توجه به موضوع زیر بسیار مهم به نظر می‌رسد: متن این سوره از جمله شرط و جواب و جمله استدلال تشکیل شده است، لذا برای استخراج گزاره لازم است جمله شرط و جواب و استدلال با هم در نظر گرفته شود. در نظر گرفتن این قالب بیانی که قالبی بسیار جذاب و پر نکته است، برای به دست آوردن گزاره‌های عقلی لازم است.

جمله شرط عبارتست از: إذا جاء نصر الله و الفتح، و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا

جمله جواب عبارتست از: فسبح بحمد ربک و استغفره

جمله استدلال عبارتست از: انه کان توأبا

گزاره‌های زیر را مطالعه و تکمیل نمایید:

^۱ به پاورقی قبل مراجعه شود.

رسول خدا در سوره:

- محور سوره و مخاطب اصلی آن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است.
- نصر خدا و فتح، دو عنایت ویژه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله در گسترش کمی و کیفی دین الهی است.
- محوریت پیامبر صلی الله علیه و آله در سوره به معنای محوریت نظام امامت در جامعه است. بدین ترتیب وظایف نامبرده شده وظایفی همگانی به امامت ولیّ الهی است. و تنها در این صورت است که انسان با نصر الهی و فتح روبرو می‌شود.
- امام و ولیّ الهی معلم تسبیح و استغفار است. (رجوع به ادعیه در این زمینه بهترین متن‌های آموزشی برای سیر و سلوک انسان و رسیدن به قرب الهی و رسیدن به نصر و فتح حقیقی هستند).^۱
-
-

نصر الهی و فتح:

- تحقق نصر الهی و فتح، به صورت کامل با استقرار تامّ صورت گرفته و به هیچ وجه قابل نقض نیست. (جاء)
- در ازای تحقق نصر الهی و فتح دو وظیفه تسبیح و استغفار در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته شده است.
- نصر به معنای یاری، مقدمه‌ای برای فتح (گشایش) است و گشایش خود نصری دیگر برای مراحل بعدی زندگی است. در واقع فتح با نصر صورت می‌گیرد و خود نصری دیگر برای مراحل و فتح‌های دیگر است.
-
-

گرایش عمومی به دین:

- گرایش عمومی به دین از مصادیق نصرت و فتح الهی است و وعده‌ای تحقق یافته است و کسی یارای مقابله با آن را ندارد.
- تسبیح و استغفار از ارکان دین‌داری و روح آن است؛ زیرا پس از رؤیت علنی شدن لازم الاجراست.

^۱ به صحیفه علویه امیرالمومنین علیه السلام رجوع شود.

- برای حاکمیت عبودیت خالص خداوند در سراسر جهان که با تسبیح و استغفار صورت می‌گیرد، اقامه دین ضروری است.

•

•

تسبیح، حمد، استغفار:

- همانگونه که نصر و فتح قرین با هم تحقق می‌یابند، لازم است تسبیح و حمد نیز قرین هم باشند؛ نیز لازم است تسبیح و استغفار با هم صورت پذیرد.

- نسبت بین تسبیح و حمد می‌تواند همانند نسبت فتح و نصر باشد. این نسبت می‌تواند بین استغفار و تسبیح نیز برقرار شود. در این صورت فرد با تسبیح خدای خود استغفار می‌کند و آن استغفار تسبیح دیگری برای او خواهد بود.

- نصر الهی و فتح دو نعمتی است که شکر آن تسبیح و استغفار است.

•

•

توآب بودن خداوند:

- توآب بودن خداوند دلیلی در بهره‌مندی انسان از استغفار است.
- از آنجا که بهره‌مندی انسان از استغفار همراه بهره‌مندی او از تسبیح است، توآب بودن خدا به بهره‌مندی انسان از تسبیح نیز مرتبط است.

- از آنجا که تسبیح و استغفار دستوری در برابر نصر و فتح است، توآب بودن خدا با نصر الهی و فتح نیز در ارتباط است.

- با توجه به معنای «توب»، توآب بودن خدا در واقع به معنای اراده و رضایت او در بهره‌مند ساختن انسان از رحمت خاص خود و درک فیض و عنایات ویژه است. شیوه این بهره‌مندی در برنامه‌ای مشخص به نام دین توسط ولیّ حق الهی تبیین شده و در اختیار انسان قرار داده شده است.

- توآب بودن خدا، دلیل توبه انسان و عامل آنست. در این صورت است که انسان می‌تواند به صورت حقیقی خداوند را منزّه از هر نقصی بداند و با حمد او را تسبیح کند.

- در واقع برخورداری انسان از نصر الهی و فتح، و برخورداری او از تسبیح و استغفار، تجلی توآب بودن خداوند است.

•

•

•

ب. گزاره‌های تفسیر المیزان درباره سوره مبارکه نصر^۱

- در این سوره خدای تعالی رسول گرامی‌اش را وعده فتح و یاری می‌دهد،
- و خبر می‌دهد که به زودی آن جناب مشاهده می‌کند که مردم گروه گروه داخل اسلام می‌شوند،
- و دستورش می‌دهد که به شکرانه این یاری و فتح خدایی، خدا را تسبیح کند و حمد گوید و استغفار نماید.
- و این سوره بنا به استظهاری که خواهیم کرد در مدینه بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه نازل شده.
- إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ:
- کلمه «إذا» ظهور در استقبال (آینده) دارد، و این ظهور اقتضا دارد که مضمون آیه شریفه خبری باشد از امری که هنوز رخ نداده و به زودی رخ می‌دهد،
- و چون آن امر [آن امری که به زودی می‌آید] یاری و فتح است،
- در نتیجه سوره مورد بحث از مؤده‌هایی است که خدای تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده، و نیز از ملاحم و خبرهای غیبی قرآن کریم است.
- و منظور از «نصر» و «فتح» -آن طور که بعضی از مفسرین پنداشته‌اند- جنس نصرت و فتح نیست، تا آیه شریفه با تمامی موافقی که خدای تعالی پیامبرش را یاری نموده و بر دشمنان پیروز کرده منطبق شود، مثلاً با ایمان آوردن انصار و اهل یمن هم منطبق شود، چون با آیه «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» نمی‌سازد، زیرا اسلام آوردن انصار و اهل یمن و سایر مسلمانان که قبل از فتح مکه مسلمان شدند فوج فوج نبوده.
- و نیز منظور آیه، صلح حدیبیه که خدای تعالی آن را در آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» فتح خوانده نمی‌تواند باشد، برای اینکه آیه بعدی با آن انطباق ندارد، و در صلح حدیبیه مردم فوج فوج داخل اسلام نشدند.
- پس روشن‌ترین واقعه‌ای که می‌تواند مصداق این نصرت و فتح باشد، فتح مکه است، چون فتح مکه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و در بین همه فتوحات، ام الفتوحات و نصرت روشنی بود که بنیان شرک را در جزیره العرب ریشه کن ساخت.
- و مؤید این نظریه وعده نصرتی است که در ضمن آیات نازل درباره حدیبیه داده و فرموده: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا»، چون بسیار نزدیک به ذهن است که منظور از فتح و نصر عزیز، همان فتح مکه باشد، چون تنها فتحی که مرتبط با فتح حدیبیه باشد همان فتح مکه است که دو سال بعد از صلح حدیبیه اتفاق افتاد.

^۱ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۶۵۱-۶۶۳

- و این نظریه به ذهن نزدیک‌تر است، تا آیه را حمل کنیم بر اجابت دعوت حقه از ناحیه اهل یمن و دخول بدون خونریزی‌شان در اسلام،
- پس نزدیک‌تر به اعتبار همان است که بگوییم: مراد از نصر و فتح، نصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کفار قریش، و مراد از فتح، فتح مکه است.
- و نیز بگوییم این سوره بعد از صلح حدیبیه و بعد از نزول سوره مبارکه فتح و قبل از فتح مکه نازل شده است.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا:

- راغب در مفردات می‌گوید کلمه «فوج» به معنای جماعتی است که به سرعت عبور کنند،
- و جمع این کلمه «افواج» می‌آید. [جمع فوج افواج است]
- و بنا به گفته وی [راغب] معنای «داخل شدن مردم در دین خدا افواجا» این است که جماعتی بعد از جماعتی دیگر به اسلام در آیند،
- و مراد از «دین الله» همان اسلام است،
- [مراد از «دین الله» همان اسلام است] چون خدای تعالی به حکم آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» غیر اسلام را دین نمی‌داند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا:

- از آنجایی که این نصرت و فتح اذلال خدای تعالی نسبت به شرک، و اعزاز توحید است،
 - و به عبارتی دیگر این نصرت و فتح ابطال باطل و احقاق حق بود،
 - [با توجه به دو جمله فوق] مناسب بود که از جهت اول سخن از تسبیح و تنزیه خدای تعالی برود،
 - و [و نیز مناسب بود] از جهت دوم -که نعمت بزرگی است- سخن از حمد و ثنای او برود،
 - و به همین جهت به آن جناب دستور داد تا خدا را با حمد تسبیح گوید.
 - البته در این میان وجه دیگری برای توجیه و مناسبت این دستور هست،
- و آن این است که حق خدای عزوجل که رب عالم است، بر بنده‌اش این است که او را با صفات کمالش ذکر کند

○ و [بنده] همواره به یاد نقص و حاجت خود بیفتد،

○ و چون فتح مکه باعث شد رسول خدا صلی الله علیه و آله از گرفتاری‌هایی که در از بین بردن باطل و قطع ریشه فساد داشت فراغت حاصل کند،

○ [خدا به او] دستورش داد که از این به بعد که فراغت بیشتر است، به یاد جلال خدا -که تسبیح او است- و جمالش -که حمد او است و نقص و حاجت خودش، که استغفار است- بپردازد،

- و معنای استغفار در مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله که آمرزیده هست، درخواست ادامه مغفرت است،

- [معنای استغفار در مثل رسول خدا درخواست ادامه مغفرت است] چون احتیاج به مغفرت از نظر بقا عینا مثل احتیاج به حدوث مغفرت است، (دقت فرمایید).

- و این استغفار از ناحیه آن جناب تکمیل شکرگزاری است.^۱

إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا:

- این جمله دستور به استغفار را تعلیل می‌کند، و در عین حال تشویق و تاکید هم هست.^۲

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: ما در آخر جلد ششم این کتاب گفتاری در معنای آمرزش گناه گذراندیم.

^۲ بحث روایی سوره مبارکه نصر در تفسیر المیزان:

و در مجمع البیان در داستان فتح مکه آمده: بعد از آنکه در سال حدیبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین قریش صلح نمود، یکی از شرایط صلح این بود که هر کس و هر قبیله عرب بخواهد، می‌تواند داخل در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله شود، و هر کس و هر قبیله بخواهد می‌تواند داخل در عهد قریش شود، قبیله خزاعه به عهد و عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوست، و قبیله بنی بکر در عقد و پیمان قریش در آمد، و بین این دو قبیله از قدیم الایام دشمنی بود.

در این بین، جنگی میان بنی بکر و خزاعه اتفاق افتاد، و قریش بنی بکر را با دادن سلاح کمک کردند، ولی آشکارا کمک انسانی ندادند به جز بعضی افراد، از آن جمله عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو که شبانه و مخفیانه به کمک بنی بکر رفتند.

ناگزیر عمرو بن سالم خزاعی سوار بر مرکب خود شد و به مدینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت، و این در هنگامی بود که مسأله فتح مکه بر سر زبانه‌ها افتاده بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد در بین مردم بود، عمرو بن سالم ایستاد و این اشعار را سرود:

لا هم انی ناشد محمدا حلف ایینا و ایبه الا تلدا

ان قریشا أخلفوک الموعدا و نقضوا میثاقک الموکدا

و قتلونا رکعا و سجدا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمرو بس است، سپس برخاست و به خانه همسرش میمونه رفت و فرمود: آبی برایم آماده ساز، آنگاه شروع کرد به غسل و شستشوی خود، و می‌فرمود: یاری نشوم اگر بنی کعب -خویشاوندان عمرو بن سالم- را یاری نکنم، آنگاه از خزاعه بدیل بن ورقاء با جماعتی حرکت کرده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، آنها هم آنچه از بنی بکر و قریش کشیده بودند و مخصوصا یاری قریش از بنی بکر را به اطلاع آن حضرت رسانده به طرف مکه برگشتند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیش خبر داده بود که گویا می‌بینم ابوسفیان از طرف قریش به سوی شما می‌آید تا پیمان صلح حدیبیه را تمدید کند و به زودی بدیل بن ورقاء را در راه می‌بیند. اتفاقاً همین طور که فرموده بود پیش آمد، بدیل و همراهانش ابوسفیان را در عسفان دیدند که از طرف قریش به مدینه می‌رود تا پیمان را تمدید و محکم کند. همین که ابوسفیان بدیل را دید پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفت: رفته بودم کنار دریا و این بیابان‌های اطراف. گفت: مدینه نزد محمد نرفتی؟ پاسخ داد نه. و از هم جدا شدند، بدیل به طرف مکه رهسپار شد، ابوسفیان به همراهان خود گفت: اگر بدیل مدینه رفته باشد، حتماً آذوقه شترش را از هسته خرما داده، برویم ببینیم شترش کجا خوابیده بود، رفتند و آنجا را یافته پشکل شتر بدیل را پیدا کردند و شکافتند دیدند هسته خرما در آن هست ابوسفیان گفت به خدا سوگند بدیل نزد محمد رفته بود.

ابوسفیان از آنجا به مدینه آمد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، عرضه داشت: ای محمد خون قوم و خویشاوندانت را حفظ کن و قریش را پناه بده و مدت پیمان را تمدید کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا علیه مسلمانان توطئه کردید و نیرنگ به کار زدید و پیمان را شکستید؟ ابوسفیان گفت: نه. فرمود: اگر شکسته‌اید ما بر سر پیمان خود هستیم. ابوسفیان از آنجا بیرون آمد، به ابوبکر برخورد و گفت: قریش را در پناه خود گیر. ابوبکر گفت: وای بر تو، مگر کسی می‌تواند علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را پناه بدهد. از او هم گذشت به عمر بن خطاب برخورد و همان تقاضا را از او کرد و همان جواب را از او شنید. از او هم گذشت به منزل دخترش ام حبیبیه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و خواست تا روی فرش رسول خدا صلی الله علیه و آله

بنشینند، دخترش خم شد و فرش را جمع کرد، ابوسفیان گفت: دخترم آیا دریغ کردی از اینکه پدرت روی فرش بنشیند؟ گفت: بله، این فرش رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و تو به خاطر شرکت نجس و پلید هستی و نمی‌توانی روی این فرش بنشینی.

از آنجا هم بیرون شد و به خانه فاطمه سلام الله علیها رفت و گفت: ای دختر سید عرب، آیا قریش را پناه می‌دهی و مدت پیمان ایشان را تمدید می‌کنی؟ اگر چنین کنی گرامی‌ترین خانم در همه مردم خواهی بود. فاطمه سلام الله علیها فرمود جوار من جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پرسید: آیا ممکن نیست به دو پسرانت دستور دهی این کار را بکنند؟ فرمود: به خدا سوگند بچه‌های من کودکند و به حدی نرسیده‌اند که بین مردم جوار دهند، علاوه بر این، هیچ مسلمانی نمی‌تواند به دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه دهد. آنگاه رو به علی بن ابی طالب علیه السلام کرد و گفت: ای ابالحسن چاره‌ام از همه جا قطع شده، از تو می‌خواهم برایم خیر خواهی کنی و راه چاره‌ای پیش پایم بگذاری. علی علیه السلام فرمود: تو پیرمرد قریشی، برخیز و بر در مسجد بایست و اعلام کن که همه بدانید من قریش را در پناه و جوار خود قرار دادم، این را بگو و به دیار خودت مکه برگرد، ابوسفیان پرسید: این کار دردی از من دوا خواهد کرد؟ فرمود: به خدا سوگند گمان ندارم، ولیکن چاره دیگری برایت سراغ ندارم، ناگزیر ابوسفیان برخاست و در مسجد فریاد زد ایها الناس من قریش را در جوار خود قرار دادم، آنگاه شترش را سوار شد و به طرف مکه رفت.

وقتی وارد بر قریش شد، پرسیدند چه خبر آورده‌ای؟ ابوسفیان قصه را برایشان شرح داد. گفتند: به خدا سوگند علی بن ابی طالب کاری برایت انجام نداده، جز اینکه به بازیافت گرفته، و اعلامی که در بین مسلمانان کردی هیچ فایده‌ای ندارد، ابوسفیان گفت: نه به خدا سوگند علی منظورش بازی دادن من نبود، ولی چاره دیگری نداشتم.

راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا مسلمانان برای جنگ با مردم مکه، مجهز و آماده شوند، و آنگاه عرضه داشت بار الهی چشم و گوش قریش را از کار ما بیوشان و از رسیدن اخبار ما به ایشان جلوگیری فرما تا ناگهانی بر سرشان بتازیم و قریش را در شهرشان مکه غافلگیر سازیم، در این هنگام بود که حاطب بن ابی بلتعنه نامه‌ای به قریش نوشت و به دست آن زن داد تا به مکه برساند، ولی خبر این خیانتش از آسمان به رسول الله رسید، و علی علیه السلام و زبیر را فرستاد تا نامه را از آن زن بگیرند، که داستانش در سوره ممتحنه گذشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در داستان فتح مکه ابوذر غفاری را جانشین خود در مدینه کرد و ده روز از ماه رمضان گذشته بود که با ده هزار نفر لشکر از مدینه بیرون آمد، و این در سال هشتم هجرت بود، و از مهاجر و انصار حتی یک نفر تخلف نکرد.

از سوی دیگر ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب (پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله)، و عبدالله بن امیه بن مغیره، در بین راه در محلی به نام «نیق العقاب» رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند، و اجازه ملاقات خواستند، لیکن آن جناب اجازه نداد، ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در وساطت و شفاعت آن دو عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از این دو پسر عموی تو و دیگری پسر عمه و داماد تو است. فرمود مرا با ایشان کاری نیست، اما پسر عمویم هتک حرمت کرده، و اما پسر عمه و دامادم همان کسی است که درباره من در مکه آن سخنان را گفته بود، وقتی خبر این گفتگو به ایشان رسید ابوسفیان که پسر خوانده‌ای همراهش بود گفت: به خدا سوگند اگر اجازه ملاقاتم ندهد دست این کودک را می‌گیرم و سر به بیابان می‌گذارم، آن قدر می‌روم تا از گرسنگی و تشنگی بمیریم، این سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، حضرت دلش سوخت و اجازه ملاقاتشان داد، هر دو به دیدار آن جناب شتافته اسلام آوردند.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در مر الظهران بار انداخت، و با اینکه این محل نزدیک مکه است، مردم مکه از حرکت آن جناب بکلی بی‌خبر بودند، در آن شب ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکه بیرون آمدند تا خبری کسب کنند. از سوی دیگر عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، با خود گفت: پناه به خدا، خدا به داد قریش برسد که دشمنش تا پشت کوه‌های مکه رسیده، و کسی نیست به او خبری بدهد، به خدا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ناگهانی بر سر قریش بتازد و با

شمشیر وارد مکه شود، قریش تا آخر دهر نابود شده، این بی‌قراری وادارش کرد همان شبانه بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شده به راه بیفتند، با خود می‌گفت:

بروم، بلکه لابه‌لای درخت‌های اراک اقلا به هیزم‌کشی برخورم، و یا دامداری را ببینم، و یا به کسی که از سفر می‌رسد و به طرف مکه می‌رود برخورد نمایم، به او بگویم به قریش خبر دهد که لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کجا آمده، بلکه بیایند التماس کنند و امان بخواهند تا آن جناب از ریختن خونشان صرف نظر کند.

از اینجا مطلب را از قول عباس می‌خوانیم: به خدا سوگند در لابلای درختان اراک دور می‌زدم تا شاید به کسی برخورم، که ناگهان صدایی شنیدم که چند نفر با هم صحبت می‌کردند، خوب گوش دادم صاحبان صدا را شناختم، ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء بودند، و شنیدم ابوسفیان می‌گفت به خدا سوگند هیچ شبی در همه عمرم چنین آتشی ندیده‌ام، بدیل در پاسخ گفت: به نظر من این آتش‌ها از قبیله خزاعه باشد، ابوسفیان گفت: خزاعه پست‌تر از اینند که چنین لشکری انبوه فراهم آورند من او را از صدایش شناختم، و صدا زدم ای اباحتظه - ابوسفیان - تا صدایم را شنید شناخت، و گفت ابوالفضل تویی؟ گفتم آری، گفت: لیبک پدر و مادرم فدای تو باد، چه خبر آورده‌ای؟ گفتم: اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله است با لشکری آمده که شما را تاب مقاومت آن نیست، ده هزار نفر از مسلمین است.

پرسید: پس می‌گویی چه کنم؟ گفتم: با من سوار شو تا نزد آن جناب برویم تا از حضرتش برایت امان بخواهم، به خدا قسم اگر آن جناب بر تو دست یابد گردنت را می‌زند، ابوسفیان با من سوار شد، با شتاب استر را به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله راندم، از هر اجاق و آتشی رد می‌شدیم می‌گفتند: این عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوار بر استر آن جناب است، تا به آتش عمر بن خطاب رسیدیم، صدا زد ای اباسفیان حمد خدای را که وقتی به تو دست یافتیم که هیچ عهد و پیمانی در بین نداریم، آنگاه به عجله به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله دوید، من نیز استر را به شتاب رساندم، به طوری که عمر و استر من جلو درب قبه راه را به یکدیگر بستند، و بالأخره عمر زودتر داخل شد، آن طور که یک سواره کندرو، از پیاده کندرو جلو می‌زند.

عمر عرضه داشت: یا رسول الله این ابوسفیان دشمن خداست که خدای تعالی ما را بر او مسلط کرده و اتفاقاً عهد و پیمانی هم بین ما و او نیست، اجازه بده تا گردنش را بزنم، من عرضه داشتم: یا رسول الله من او را پناه داده‌ام، آنگاه بلافاصله نشستم و سر رسول خدا صلی الله علیه و آله را - به رسم التماس - گرفتم، و عرضه داشتم به خدا سوگند کسی غیر از من امروز درباره او سخن نگوید، ولی عمر اصرار می‌ورزید، به او گفتم: ای عمر آرام بگیر، درست است که این مرد چنین و چنان کرده، ولی هر چه باشد از آل عبد مناف است، نه از عدی بن کعب - دودمان تو - اگر از دودمان تو بود من وساطتش را نمی‌کردم. عمر گفت ای عباس، کوتاه بیا، اسلام آوردن تو آن روز که اسلام آوردی محبوب‌تر بود برای من از اینکه پدرم خطاب اسلام بیاورد. می‌خواست بگوید: تعصب دودمانی در کارم نیست، به شهادت اینکه از اسلام تو خوشحال شدم بیش از آنکه پدرم مسلمان می‌شد، اگر می‌شد. در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمویش عباس فرمود فعلاً برو او را امان دادیم، فردا صبح او را نزد من آر.

می‌گوید: صبح زود قبل از هر کس دیگر او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم، همین که او را دید فرمود: وای بر تو ای اباسفیان، آیا هنوز وقت آن نشده که بفهمی جز الله معبودی نیست؟ عرضه داشت: پدر و مادرم فدای تو که چقدر پابند رحمی، و چقدر کریم و رحیم و حلیمی، به خدا قسم اگر احتمال می‌دادم که با خدای تعالی خدای دیگری باشد، باید آن خدا در جنگ بدر و روز احد یاریم می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو ای اباسفیان آیا وقت آن نشده که بفهمی من فرستاده خدای تعالی هستم؟ عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت شود، در این مسئله هنوز شکی در دلم است عباس می‌گوید: به او گفتم وای بر تو شهادت بده به حق، قبل از اینکه گردنت را بزنند. ابوسفیان به ناچار شهادت داد.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عباس برگرد و او را در تنگه دره نگه دار، تا لشکر خدا از پیش روی او بگذرد، و او قدرت خدای تعالی را ببیند، من او را نزدیک دماغه کوه، تنگ‌ترین نقطه دره نگه داشتم، لشکریان اسلام قبیله قبیله رد

می شدند و او می پرسید: اینها کیانند؟ و من پاسخ می دادم، و می گفتم مثلاً این قبیله اسلم است، این جهینه است، این فلان است، تا در آخر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتیبه خضراء از مهاجرین و انصار عبور کرد، در حالی که نفرات کتیبه آنچنان غرق آهن شده بودند که جز حدقه چشم از ایشان پیدا نبود، ابوسفیان پرسید اینها کیانند: ای ابالفصل؟

گفتم: این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با مهاجرین و انصار در حرکت است. ابوسفیان گفت: ای ابالفصل سلطنت برادرزاده‌ات عظیم شده، گفتم وای بر تو، سلطنت و پادشاهی نیست. بلکه نبوت است، گفت: بله حالا که چنین است.

حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و اسلام را پذیرفته با آن جناب بیعت کردند، وقتی مراسم بیعت تمام شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را پیشاپیش خود روانه به سوی قریش کرد تا ایشان را به سوی اسلام دعوت کنند و اعلام بدارند هر کس بر خانه ابوسفیان که بالای مکه است داخل بشود ایمن است، و هر کس داخل خانه حکیم که در پایین مکه است بشود او نیز ایمن خواهد بود، و هر کس هم درب خانه خود را بروی خود ببندد و دست به شمشیر نزند ایمن است.

و بعد از آنکه ابوسفیان و حکیم بن حزام از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمدند و به طرف مکه روانه شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر بن عوام را به سرکردگی جمعی از سواره نظام مهاجرین مأمور فرمود تا بیرق خود را در بلندترین نقطه مکه که محلی است به نام حجون نصب کند و فرمود از آنجا حرکت نکنید تا من برسم، و وقتی خود آن جناب به مکه رسید، در همین حجون خیمه زد، و سعد بن عبادہ را به سرکردگی کتیبه انصار در مقدمه‌اش، و خالد بن ولید را با جمعیتی از مسلمانان قضاعه و بنی سلیم را دستور داد تا به پایین مکه بروند، و پرچم خود را در آنجا نرسیده به خانه‌ها نصب کنند.

و به ایشان دستور داد که به هیچ وجه متعرض کسی نشوند و با کسی نجنگند، مگر آنکه ابتدا به جنگ کرده باشد، و دستور داد چهار نفر را هر جا دیدند به قتل برسانند: ۱. عبدالله بن سعد بن ابی سرح ۲. حویرث بن نفیل ۳. ابن خطل ۴. مقبس بن ضبابه، و نیز دستورشان داد که دو نفر مطرب و آوازه‌خوان را هر جا دیدند بکشند، و اینها کسانی بودند که با آوازه خوانی‌هایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می‌گفتند. و فرمود حتی اگر دیدند دست به پرده کعبه دارند، در همان حال به قتلشان برسانند. طبق این فرمان علی علیه السلام حویرث بن نفیل و یکی از دو آوازه‌خوانها را کشت، و آن دیگری متواری شد، و نیز مقبس بن ضبابه را در بازار به قتل رسانید، و ابن خطل را در حالی که دست به پرده کعبه داشت پیدا کردند، و دو نفر به وی حمله کردند، یکی سعید بن حرث، و دیگری عمار بن یاسر، سعید از عمار سبقت گرفت و او را به قتل رسانید.

ابوسفیان با شتاب خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانیده، رکاب مرکب آن جناب را گرفت و بدان بوسه زد، آنگاه گفت: پدر و مادرم به قربانت، آیا نشنیدی که سعد گفته:

اليوم يوم الملحمة اليوم تسبي الحرة

حضرت به علی علیه السلام دستور داد: به عجله خود را به سعد برسان، و پرچم -که همواره به دست فرمانداران سپرده می‌شد- را از او بگیر، و تو خودت آن را داخل شهر کن، اما با رفق و مدارا، و علی علیه السلام پرچم انصار را از سعد بن عبادہ گرفت، و انصار را همان طور که فرموده بود با رفق و مدارا داخل شهر کرد.

بعد از آنکه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، صنادید (بزرگان) قریش داخل کعبه شدند، و به اصطلاح بست نشستند، چون گمان نمی‌کردند -با آن همه جنایات که کرده بودند- جان سالم بدر برند، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد الحرام شد و تا جلو درب کعبه پیش آمد، در آنجا ایستاده سخن آغاز کرده فرمود: «لا اله الا الله وحده وحده أنجز وعده و نصر عبده و هزم الأحزاب وحده؛ معبودی نیست به جز الله، تنها او تنها او که وعده خود به کرسی نشاند و بنده خود را یاری داد، و یک تنه همه حزبهای مخالفش را از میدان بدر برد»، هان ای مردم هر مال و هر امتیاز موروثی و طبقاتی، و هر خونی که در جاهلیت محترم بود، زیرا این دو پای من (من امروز همه آنها را لغو اعلام می‌کنم) مگر پرده‌داری کعبه و سقایت حاجیان، که این دو امتیاز را به صاحبانش اگر اهلیت داشته باشند برمی‌گردانم، هان ای مردم، مکه همچنان بلد الحرام است، چون خدای تعالی آن را از ازل حرمت

مرحله سوم: تدبیر در سوره با نزدیک شدن به غرض آن

پس از بررسی گزاره‌های سوره و شناخت مضامین و پیام‌های آن، لازم است به بررسی همه جانبه آن پرداخته، نکاتی را که در نهایت به عنوان غرض هدایتی سوره، می‌توان در نظر داشت، مورد توجه قرار داد. برخی از این نکات عبارتند از:

۱. برای برخورداری از تجلی فیض خاص الهی و توجه و عنایت‌های ویژه او (توب) توجه به دین و رسول ضروری است. در این صورت انسان و جامعه به فهمی از نصر الهی و فتح رسیده، توفیق تسبیح با حمد و استغفار را می‌یابد.

داده، برای احدی قبل از من و برای خود من کشتار در آن حلال نبوده، تنها برای من پاسی از روز حلیت داده شده، از آن گذشته تا روزی که قیامت بپا شود این بلد، بلد الحرام خواهد بود، گیاه و رویدنی‌هایش مادامی که سبز باشد کنده نمی‌شود، و درختانش قطع نمی‌گردد، و شکارش مورد تعرض احدی قرار نمی‌گیرد، (و با اشاره دست و یا سر و صدا فراری نمی‌شود) و کسی نمی‌تواند گم‌شده‌ای را بردارد، مگر به منظور اینکه صاحبش را پیدا کند، و گم شده‌اش را بدو بدهد.

آنگاه فرمود: هان ای مردم مکه! برای پیامبر خدا همسایگان بسیار بدی بودید، نبوت و دعوتش را تکذیب کردید، و او را از خود رانیدید، و از وطن مالوفش بیرون کردید و آزارش دادید، و به این اکتفا نکردید، حتی به محل هجرت‌م لشکر کشیدید و با من به قتال پرداختید، با همه این جنایات بروید که شما آزاد شدگانید.

وقتی این صدا و این خبر به گوش کفار مکه که تا آن ساعت در پستوی خانه‌ها پنهان شده بودند رسید، مثل اینکه سر از قبر برداشته باشند همه به اسلام گرویدند، و چون مکه با لشکرکشی فتح شده بود، و قانوناً تمامی مردمش غنیمت و بردگان اسلام بودند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله همه را آزاد کرد، از این جهت از آنان به «طلاق» تعبیر کرد.

پس از آن ابن الزبیری شرفیاب حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، و اسلام آورد و اشعار زیر را انشاء نمود:

یا رسول الاله ان لسانی	راتق ما فتقت اذا أنا بور
اذا اباری الشیطان فی سنن	الغی و من مال میله مشبور
امن اللحم و العظام لربی	ثم نفسی الشهید أنت نذیر

مجمع البیان سپس اضافه می‌کند از این مسعود روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح داخل مکه شد، در حالی که پیرامون خانه کعبه سیصد و شصت بت کار گذاشته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با چوبی که در دست شریف داشت به یک یک آن بت‌ها می‌زد و می‌خواند: «جاء الحق و ما یبدئ الباطل و ما یعید؛ حق آمد دیگر باطل را آغاز نمی‌کند و بر نمی‌گرداند» و نیز می‌خواند: «جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل کان زهوقاً».

و نیز از ابن عباس روایت شده که گفت: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، حاضر نشد داخل خانه شود، در حالی که معبودهای مشرکین در آنجا باشد و دستور داد قبل از ورود آن جناب، بت‌ها را بیرون سازند، و نیز مجسمه‌ای از ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بود که در دستشان چوبه از لام- که وسیله‌ای برای نوعی قمار بود- وجود داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بکشد مشرکین را، به خدا سوگند که خودشان هم می‌دانستند که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هرگز مرتکب قمار از لام نشدند.»

روایات پیرامون داستان فتح مکه بسیار زیاد است، هر کس بخواهد به همه آنها واقف شود باید به کتب تاریخ و جوامع اخبار مراجعه کند، آنچه ما آوردیم به منزله خلاصه‌ای بود.

۲. وعده گسترش دین الهی، وعده‌ای قطعی است، همراهی انسان با این وعده قطعی موجب می‌شود تا خود را از سیر کمال جدا نساخته، به هلاکت دائمی نرسد بلکه همیشه برخوردار از نصر الهی و فتح باشد. نشانه برخورداری فرد و جامعه از نصر الهی و فتح، توفیقی است که در تسبیح و حمد و استغفار می‌یابد.
۳. این سوره متصل کننده انسان به نظام امامت و ولایت الهی و برخورداری دائمی از نصر و فتح است.
۴.
- در جمع‌بندی سوره به سؤال‌های زیر پاسخ داده و خود نیز چند سؤال مهم از سوره ارائه دهید:
۱. چرا باید در برابر نعمت نصر الهی و فتح، تسبیح و استغفار داشت؟ این دو وظیفه چه سنخیتی با نصر الهی و فتح دارد؟
۲. نقش پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورداری انسان از نصر الهی و فتح چیست؟ آیا انسان می‌تواند به صورت مستقل از این دو بهره‌ای داشته باشد؟ چرا؟
۳. آیا ما هم می‌توانیم زمینه ساز اقامه دین در اجتماع شویم؟ در این صورت آیا می‌توان گفت ما نیز در استقرار نصر الهی و فتح، حظ و بهره داشته‌ایم؟ اگر جواب این سؤال مثبت است، این امر چگونه ممکن می‌شود؟
۴. چگونه می‌توان تواب بودن خدا را در همه مراحل زندگی مشاهده کرد؟
۵. آیا می‌توان گفت که هر گاه انسان از تسبیح و استغفار بهره‌مند شود، از نصر و فتحی برخوردار بوده است؟ اگر چنین است آیا افرادی که منتظر نصر و فتح در آینده هستند در تسبیح و استغفار خود دچار تأخیر نخواهند شد؟
۶. ندیدن نصر الهی و فتح در هر لحظه، چه بلایی را بر سر جامعه اسلامی به بار می‌آورد؟ آیا ظاهرگرایی یکی از این آفت‌ها نیست؟
۷. از پیوند تسبیح و استغفار از سویی و نصر و فتح از سوی دیگر چه برداشتی می‌توان به دست آورد؟
۸. آیا نصر و فتح الهی مقدمه تسبیح و استغفار است و یا تسبیح و استغفار مقدمه نصر الهی و فتح؟
۹.
۱۰.
۱۱.

مرحله چهارم: طهارت برای تدبیر (ایجاد طهارت در خود از منظر یکی از موضوعات سوره)

آیه آخر سوره را می‌توانیم محورهای عمل در تدبیر این سوره قرار دهیم. برای این کار دو محور پیش رو داریم: حمد به همراه تسبیح و استغفار.

برای عملیاتی کردن استغفار می‌توان به برخی از مصادیق استغفار و تسبیح در زندگی روزمره اشاره داشت:

۱. اعمال روزانه خود را در مسیر عقلانی قرار دادن، از مصادیق استغفار است.
۲. عزم بر انجام ندادن کار سوء و زشت و پایبندی به آن از مصادیق استغفار است.
۳. تلاش برای جبران تبعات سوء برخی از بدی‌های انجام شده نیز از مصادیق استغفار است.
۴. تلاش در جهت جبران کردن کارهای نادرست انسان‌های دیگر در جامعه (یا در یک جمعی) برآمدن، از مصادیق استغفار جمعی است.

۵. استغفار از مصادیق شکرگزاری است. پس انسان می‌تواند با استفاده مطلوب از هر نعمتی، مسیر استغفار را بپیماید.

۶.

۷.

۸.

همین روند را می‌توان برای تسبیح در نظر گرفت:

۹. منزّه دانستن خداوند از هر عیب و نقصی معنای تسبیح است.
۱۰. خود را خلیفه خدا دانستن از شرایط عبودیت و از توجهات انسان به تسبیح است. در این صورت منزّه بودن از نواقص، به عنوان تسبیح عملی انسان است.
۱۱. معنای سبح، حرکت در مدار حق بدون نقص است بنابراین تسبیح به معنای اختیار کردن چنین حرکتی است.

۱۲.

۱۳.

با توجه به موارد فوق برای خودسازی و طهارتی که ما را به انس و تدبیر قرآن می‌کشاند، برنامه‌ریزی در پیاده شدن تسبیح و استغفار در زندگی امری ضروری است. برای این منظور مطالعه ادعیه اهل بیت علیهم السلام توصیه می‌شود.

در تحفه الزائر است که شیخ مفید ذکر کرده، مستحب است بعد از نماز زیارت امام رضا علیه السلام، این دعا را بخوانند:

....صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ

رَبِّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ حَيَاءٍ وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ رَجَاءٍ وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِنَابَةٍ

وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ رَغْبَةٍ وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ رَهْبَةٍ

وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ طَاعَةٍ وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِيمَانٍ وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِقْرَارٍ

وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِخْلَاصٍ وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ تَقْوَى
وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ تَوَكُّلٍ وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ ذِلَّةٍ
وَأَسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ عَامِلٍ لَكَ هَارِبٍ مِنْكَ إِلَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَتُبَّ عَلَىَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ بِمَا تُبْتُ وَتَتُوبُ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
يَا مَنْ يُسَمَّى بِالْغُفُورِ الرَّحِيمِ يَا مَنْ يُسَمَّى بِالْغُفُورِ الرَّحِيمِ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَزَكِّ عَمَلِي وَاشْكُرْ سَعْيِي وَارْحَمْ ضَرَاعَتِي
وَلَا تَحْجُبْ صَوْتِي وَلَا تُخَيِّبْ مَسْأَلَتِي يَا غَوْثَ الْمُسْتَغِيثِينَ
وَأَبْلِغْ أُمَّتِي سَلَامِي وَدُعَائِي وَشَفْعَهُمْ فِي جَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَأَوْصِلْ هَدْيَتِي إِلَيْهِمْ كَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ
وَزِدْهُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا يَنْبَغِي لَكَ بِأَضْعَافٍ لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَطْيَبِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

....درود فرست بر محمد و آل اطهارش و مرا بیامرز ای بهترین آمرزندگان

پروردگارا همانا من از تو آمرزش می‌طلبم از راه حیا و شرمساری و باز آمرزش می‌طلبم به طریق رجا و امیدواری و باز آمرزش می‌طلبم از روی توبه و انابه و بازگشت به درگاه تو و آمرزش می‌طلبم با حال شوق و رغبت و آمرزش می‌طلبم با حال خوف و ترس و استغفار می‌کنم از روی طاعت و بندگی تو و آمرزش می‌طلبم از روی ایمان به تو و آمرزش می‌طلبم با حال اقرار و اعتراف به گناه

و آمرزش می‌طلبم از روی اخلاص و آمرزش می‌طلبم از روی تقوی و پارسایی و آمرزش می‌طلبم از روی توکل به خدا و آمرزش می‌طلبم از روی ذلت و مسکنت و استغفار می‌کنم استغفار کسی که برای تو به کار پرداخته و از تو به سوی تو می‌گریزد، پس خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد

و بر من و والدینم به قبول توبه و مغفرت و آمرزش بازگرد بدان قسمی که توبه جمیع خلق خود را می‌پذیری ای مهربانترین مهربانان عالم

ای آنکه به نام غفور و رحیم نامیده می‌شوی ای آنکه به نام غفور و رحیم نامیده می‌شوی ای آنکه به نام غفور و رحیم نامیده می‌شوی

درود فرست بر محمد و آل او و توبه مرا بپذیر و عملم را پاکیزه دار و بر سعی و کوششم پاداش عطا فرما و به تضرع و زاریم ترحم کن

و صدای دعایم را از سمع قبول خود، دور و مستور مساز و سؤال و درخواستم را عطا کن و محروم و ناامیدم مگردان ای پناه بخش فریاد خواهان

و سلام و دعایم را به امامان و پیشوایانم برسان و در آنچه از تو درخواست کردم، آن بزرگواران را شفیع من گردان و هدیه مرا به آن بزرگواران چنانکه لایق آنهاست واصل ساز

و بر آن هدیه آنچه سزاوار کرم توسست هم چندین برابر که جز تو کسی شمارش نداند بیفزای

که هیچ قدرت و نیرویی جز به واسطه خدای بلند مرتبه بزرگ نخواهد بود و خدا درود و رحمت فرستد بر نیکوترین پیغمبران محمد صلی الله علیه و آله و آل اطهار او.